

آیا شرایط ما را به زوال می‌کشد؟ یا از ماست که برماست؟

شبی فردوسی در اندیشه‌ی گذشته‌ی ما که به دست تازیان برافزاده بود
به خواب رفت و شاهنامه را در خواب دید که چون شمع رخشنده‌ای از میان
آب برآمد و آسمان ایران را که چون لاجورد قیرگون بود چون یاقوت
زرد روشن کرد.

و من در رؤیای او به خواب رفتم.

در لالایی گذشته‌ام

که مادرم از مادرش، مادرش از مادرش...

به گوش من زمزمه می‌کرد.

ای هفت سالگی

تو در من می‌خواندی، تو در من می‌دید، تو در من می‌گریستی، تو با من
می‌رفتی... تو با من به گذشته‌ها می‌رفتی.

به جنگ سیاهی، به خانه‌ی عشق، به جنگ تقدیر، به دادخواهی.

ای هفت سالگی

با کیومرث دیوبند، «هوشنگ بینا» به جنگ سیاهی می‌رفتی.

با عشق زال سپید و رودابه در خانه‌ی «سیمرغان» لانه می‌کردی.

با مرثیه‌ی دل‌خراش جنگ «رستم و سهراب» به سوگ می‌نشستی و از سرنوشت قهار «پسرکشی» درگذشته‌ی «پدرشاهی» پدران‌ت بر خود می‌لرزیدی و از پدران عبوس، پیوسته می‌هراسیدی و از «کاوه‌ی حداد» دادخواهی می‌کردی.

و در نبرد پیوسته‌ی «نیکی و بدی»، «زشتی و زیبایی» چون مورچه‌ای در کنار کاوه پیوسته از گودال‌ها بالا می‌رفتی و سربلند می‌کردی و می‌افتادی...

بلند می‌شدی و می‌افتادی...

دوباره بلند می‌شدی و می‌افتادی...

و باز سربلند می‌کردی که شاید - شاید - به سرخوشه‌ی گندم بررسی.

و باز همان «کلاغ» شوم را در آسمان می‌دیدي و تلخ می‌شدی و فکر می‌کردی.

آیا این خوی و وحشی از همان «کلاغی» نیست که می‌آید و درس قتل «هابیل» و پنهان کردنش را به «قابیل» می‌دهد؟

آیا «بهشت» و «جهنم» را با هم داریم؟

آیا «مدینه‌ی فاضله» فقط یک آرزوست؟

آیا شرایط همیشه ما را به زوال می‌کشد؟

یا از ماست که برماست؟

پری صابری

۱۲ مهر، روزی که «پسرم آمد»،

برای «او»

اشخاص بازی:

شاه	جمشید
سلطان	ضحاک
دادخواه	کاوه
دختر	نور
پسر	فریدون
مادر	مهر
آشوبگر	اهریمن
داستان‌سرا	نقال
خواننده	شهرنواز
	نوازندگان
	لعبتکان:

امیر، اسیر، ستمگر، غنی، فقیر، شاعر، موبد، رامشگر، انتر، انتری، خواب‌گزار، جلاد، قربانی، شکار، شکارچی، ظالم، مظلوم، پهلوان، لوطی، نالوطی، شعبده‌باز، و مشاطه.